



درآمد

ویژگی‌های منحصر به فرد شهید صدوقی بسیار متعدد و بارزند، بدان گونه که در باره هر یک از آنها می‌توان به تفصیل سخن گفت، لیکن در این میان شجاعت مدبرانه و همراه با زیرکی ایشان هر انسان منصفی را به شگفتی وامی‌داشت. در این گفتگو این ویژگی در کنار سایر خصائل بی‌بدیل ایشان تحلیل و بررسی شده است.

■ «شهید صدوقی و سلوک اجتماعی» در گفت و شنود شاهد یاران

با آیت‌الله میرزا حسن ابوترابی زارچی

در شجاعت کم‌نظیر بودند...

به طاغوت زمان خود اعتراض کرده بود و به این جرم او را به زندان انداخته بودند. ارسطاتالیس یکی از فلاسفه و حکمای یونان بوده است. هم‌بند او در زندان مرد ابله و احمقی بود. فصل گیلاس بود و یک روز ارسطاتالیس در زندان مشغول خوردن گیلاس بود و هسته‌های گیلاس را از دهان بیرون می‌آورد. آن مرد ابله با دیدن این صحنه شروع کرد به گریه کردن و گفت: «وقتی شما هسته‌های گیلاس را از دهانتان بیرون می‌آورید، من به یاد بزم می‌افتم. زمانی بزرگ داشتم که مرده است.» حکایت دیگری هم از خلال صحبت‌های آیت‌الله صدوقی به یاد دارم. یک روز احمقی ارسطاتالیس را ستایش کرد. ارسطاتالیس شروع کرد به گریه کردن. از او پرسیدند: «چرا گریه می‌کنی؟» او پاسخ داد: «نمی‌دانم چه کار احمقانه‌ای انجام داده‌ام که این فرد احمق کار مرا پسندیده و ستایش می‌کند.» این داستان مثل جالبی است در مورد کسانی که رابو لندن، رادیو فردا و رادیو اسرائیل آنها را ستایش می‌کند و معلوم می‌شود که این اشخاص آب در آسیاب آنها ریخته‌اند و رادیوها هم آنها را پسندیده‌اند. امام هم در این باره فرموده‌اند: «کسی که بخواهد دوست را از دشمن تشخیص دهد بداند کسانی که ضربه به حیثیت انقلاب می‌زنند، کسانی هستند که رادیو لندن و رادیو آمریکا از آنها ستایش می‌کنند.» مثل داستان ستایش کردن احمق از حکیم فرزانه.

آیا آیت‌الله صدوقی از درششان در یزد راضی بودند؟ و آیا پیش‌نیامده بود که برای فضای قم دلتنگی کنند؟

هرگز، طی یکی دو سال که در کلاس درسشان بودم (دقیق به خاطر ندارم که چند سال در کلاس درس ایشان بودم) تا جایی که به یاد دارم در این مدت چند کتاب از کتاب‌های شرح لمعه و بخشی از کتاب رسائل شیخ را که به فرزند معروف است، نزد ایشان خواندم. برای یادگیری کتاب فرزند مدت یک ماه خدمتشان بودم. آیت‌الله صدوقی بعدها گفتند که در طول آن یک ماه نگاهی هم به کتاب نینداخته بودند و با حافظه قوی‌شان مطالب مانند صدا در ضبط صوت در ذهنشان حک می‌شد. با اینکه مطالب را سال‌ها پیش مطالعه کرده بودند، همه را به یاد داشتند. وقتی آیت‌الله صدوقی به یزد آمدند، مرحوم حاج شیخ غلام‌رضا فقیه خراسانی مسئول دادن شهریه‌ها بودند؛ اما

آمرزش و دخول در جنس از پیامبر تقاضای دعا کرد. پیامبر فرمودند: «پیرزن به بهشت نمی‌رود.» آن پیرزن بسیار گریه کرد. بلال آمد تا وساطت آن پیرزن را کند. پیامبر فرمودند: «سیاه‌پوست هم به بهشت نمی‌رود.» عباس هم آمد تا برای بلال و آن پیرزن وساطت کند. پیامبر فرمودند: «پیرمرد هم به بهشت نمی‌رود.» آن سه نفر بسیار ناراحت شدند. پیامبر فرمودند: «پیران، جوان و سیاه‌پوستان، نورانی و سفید و سپس

آیت‌الله صدوقی بسیار خوش ذوق بودند و گاهی هم مزاح می‌کردند؛ اما از آن دسته مزاح‌هایی که رسول اکرم (ص) فرموده‌اند: «من شوخی می‌کنم، ولی حق می‌گویم. شوخی‌های ایشان هم مشروع و حق بود و انگیزه‌شان رفع خستگی شاگردان بود و با وجود اینکه حضار می‌خندیدند، ایشان اصلاً نمی‌خندیدند. آیت‌الله صدوقی آن قدر خوش ذوق بودند که حتی می‌توانستند لطائفی ابداع کنند.

به بهشت وارد می‌شوند.» آیت‌الله صدوقی هم برای رفع خستگی شاگردان لطائفی می‌گفتند که بسیار آموزنده بود. البته شوخی‌های ایشان مشروع و حق بود و انگیزه‌شان رفع خستگی شاگردان بود و با وجود اینکه حضار می‌خندیدند، اما ایشان اصلاً نمی‌خندیدند. آیت‌الله صدوقی آن قدر خوش ذوق بودند که حتی می‌توانستند لطائفی ابداع کنند.

آیا نمونه قابل‌ذکری از مزاح‌های ایشان را در کلاس به یاد دارید؟

بله، آیت‌الله صدوقی یک بار برای ما تعریف کردند، ارسطاتالیس

شروع آشنائی شما با آیت‌الله صدوقی از چه زمانی آغاز شد و چگونه با ایشان آشنا شدید؟

من یکی از شاگردان آیت‌الله صدوقی بودم. زمانی که ایشان از قم به یزد منتقل شدند و به شهر یزد آمدند، من به همراه عده زیادی از مردم به استقبال ایشان رفتم.

آیا شما در قم شاگرد ایشان بودید یا در یزد؟

من در یزد شاگرد ایشان بودم. عده زیادی از مردم، طلاب و اهل علم به استقبال ایشان رفتند و مسافتی در حدود ۸ کیلومتر را پیاده طی کردند. زمانی که آیت‌الله صدوقی از ماشین پیاده شدند، مردم ایشان را روی دست‌هایشان بلند کردند. آیت‌الله صدوقی قدری از این مسئله ناراحت بودند و تمایل داشتند که مردم ایشان را زمین بگذارند. مردم در مراسم استقبال اظهار علاقه بسیاری به آیت‌الله صدوقی کردند. تا جایی که به خاطر دارم حدود یک سال بعد در کلاس درس شرح لمعه آیت‌الله صدوقی در مدرسه خان شرکت کردم. آیت‌الله صدوقی در مسجد طبقه فوقانی مدرسه خان به تدریس شرح لمعه مشغول بودند.

روش تدریس ایشان چگونه بود؟

روش تدریس ایشان چگونه بود؟ آیت‌الله صدوقی از حافظه خدادادی و بسیار قوی برخوردار و کاملاً به مطالب درسی مسلط بودند. ایشان با سرعت تدریس می‌کردند و با وجود این، ما می‌توانستیم مطالب را درک و ضبط کنیم. کلاس درس ایشان کمی طول می‌کشید، اما ما به هیچ وجه احساس خستگی نمی‌کردیم. از آنجائی که بسیار به آیت‌الله صدوقی علاقه داشتیم، شنیدن صدای ایشان برایمان بسیار لذت‌بخش بود. ایشان بیان شیوا، جالب و جذابی داشتند.

گویا برای اینکه طلبه‌ها سر کلاس خوابشان نگیرد، آیت‌الله صدوقی از تعابیر خاصی استفاده می‌کردند. در این باره برایمان توضیح دهید.

بله، آیت‌الله صدوقی بسیار خوش ذوق بودند و گاهی هم مزاح می‌کردند؛ اما از آن دسته مزاح‌هایی که رسول اکرم (ص) فرموده‌اند: «من شوخی می‌کنم، ولی حق می‌گویم.» عده‌ای ممکن است برای خنداندن دیگران ناحق بگویند و دیگران را مسخره کنند. بهتر است در اینجا حکایتی درباره شوخ طبعی پیامبر بگویم. یک روز پیرزنی خدمت رسول اکرم رفت و برای

پس از رحلت آیت‌الله بروجردی، روزی شیخ محمدعلی واعظی که مقسم ایشان بود، آمد و از شهید صدوقی پرسید: «حالا بعد از رحلت آیت‌الله بروجردی در مورد اخذ وجوهات و تصرف در سهمین چه می‌کنید؟» آیت‌الله صدوقی گفتند: «قربان به شما اطلاع می‌دهم.» روز بعد فقها و علمای بزرگ از جمله آیت‌الله حکیم، آیت‌الله خوئی و آیت‌الله شیرازی چهار اجازه اجتهاد و ۱۱ اجازه برای انجام امور حسبیه و اخذ وجوهات برای ایشان فرستاده بودند و این به سبب شان بالای علمی و ادب فوق‌العاده ایشان بود.

تدریس نمی‌کردند. مدرسان دیگری از جمله آیت‌الله حاج سید علی‌رضا مدرسسی، آیت‌الله سید علی محمد کازرونی، آیت‌الله شیخ احمد علموی، آیت‌الله شیخ جلال علموی و آیت‌الله شیخ جلال آیت‌اللهی تفتی و سایر مدرسان در یزد مشغول به تدریس بودند. در این میان آیت‌الله صدوقی به تدریس و پرداخت شهریه مشغول شدند و حاج شیخ غلام‌رضا فقیه خراسانی در اواخر حیاتشان مردم را خدمت آیت‌الله صدوقی می‌فرستادند. در واقع ایشان آیت‌الله صدوقی را به عنوان جانشین خود انتخاب کرده بودند. آیت‌الله صدوقی احترام فوق‌العاده‌ای برای حاج شیخ غلام‌رضا قائل بودند. یک روز در مدرسه عبدالرحیم‌خان وقتی مرحوم حاج شیخ غلام‌رضا از منبر پائین آمدند، مردی از آیت‌الله صدوقی مسئله‌ای را پرسید. شهید صدوقی به شیخ غلام‌رضا اشاره کردند و گفتند: «از ایشان بپرسید.» بسیار مفید به رعایت ادب در برابر دیگران به‌ویژه بزرگ‌ترها بودند.

به خاطر دارم مرحوم حاج آقا وزیر، از خطبای بزرگ حوزه علمیه یزد، روحانی خوش ذوق، فعال، خستگی‌ناپذیر و خوش سلیقه‌ای بودند. من در کتاب شخصیت آیت‌الله صدوقی خوانده‌ام که حاج آقا وزیر مکرراً از شهید صدوقی برای آمدن به یزد دعوت می‌کردند. در ماجرای کاندیدا شدن مرحوم حاج شیخ مهدی حائری، آیت‌الله وزیر از آیت‌الله صدوقی دعوت کردند تا به یزد بیایند. در پی این دعوت، شهید صدوقی به یزد آمدند. آقای وزیر نزد شهید صدوقی رفتند و حدود یک ساعت با آقای صدوقی صحبت کردند. از آنجا که آقای وزیر خطیب و سخنور خوش ذوقی بودند، آیت‌الله صدوقی به رعایت ادب صحبت نکردند. آقای وزیر از نظر سنی از شهید صدوقی بزرگ‌تر، ولی مسلماً آقای صدوقی اعلم بودند. نمونه دیگر از ادب ایشان این بود که با وجود اینکه از



جانب چند نفر اجازه اجتهاد داشتند، هیچ‌گاه ادعا نمی‌کردند که من مجتهد هستم. بعد از رحلت آیت‌الله‌العظمی بروجردی، مرحوم شیخ محمدعلی واعظی، معروف به پشم‌فروش و از روحانیون بسیار ارزشمند، مقسم شهری به طلاب بودند. مرحوم حجت‌الاسلام آقای شیخ محمدعلی رحیمی که انسان شریف، پاک، مقدس، نجیب و فعالی بود، یک بار برایم تعریف کرد: «یک روز که من محضر آیت‌الله صدوقی بودم، شیخ محمدعلی واعظی آمد و از شهید صدوقی پرسید: حالا بعد از رحلت آیت‌الله بروجردی در مورد اخذ وجوهات و تصرف در سهمین چه می‌کنید؟ آیت‌الله صدوقی گفتند: فردا به شما اطلاع می‌دهم. روز بعد فقها و علمای بزرگ از جمله آیت‌الله حکیم، آیت‌الله خوئی و آیت‌الله شیرازی چهار اجازه اجتهاد و ۱۱ اجازه برای انجام امور حسبیه و اخذ وجوهات فرستاده بودند.» این مسئله به خاطر وجه علمی آیت‌الله صدوقی و همچنین توجه ایشان به رعایت ادب بود.

آیت‌الله صدوقی بسیار مؤدب، باوقار و باهویت بودند به طوری که حتی دشمن هم از ایشان حساب می‌برد. شهردار و استاندار از آیت‌الله صدوقی حساب می‌بردند و می‌ترسیدند. یک بار استاندار یزد در زمان رژیم طاغوت گله کرده بود و پیامی به دستگاه طاغوت داده بود و گفته بود: «من دیگر در یزد نمی‌مانم یا باید آیت‌الله صدوقی را از یزد تبعید کنید یا اینکه مرا بر کنار کنید.» دستور رسید که شما را به استان دیگری منتقل می‌کنیم نمی‌توانیم آیت‌الله صدوقی را از یزد بیرون کنیم. این ماجرا نشان می‌داد که مأمورین رژیم از آیت‌الله صدوقی می‌ترسیدند و با مدارا با ایشان برخورد می‌کردند.

به چه دلیل رژیم با آیت‌الله صدوقی با مدارا برخورد می‌کرد؟
علت این بود که آیت‌الله صدوقی وقتی دستوری می‌دادند، قاطعیت عجیبی داشتند و مردم هم فوراً به دستور ایشان عمل می‌کردند و مردم مثل انگشتان یک دست تسلیم ایشان بودند. دلیل دیگر این مسئله، هبیت و تقوای درونی آیت‌الله صدوقی بود و منشأ رعبی که در دل دشمنان بود، هبیت و تقوای ایشان بود.

شما گفتید که آقای وزیر در جریان کاندیدا شدن دکتر مهدی حائری خدمت آیت‌الله صدوقی آمدند. گویا آیت‌الله صدوقی در زمینه تبلیغ برای حضور دکتر مهدی حائری در مجلس فعالیت می‌کردند. ایشان از چه روش‌هایی برای تبلیغ استفاده می‌کردند. آیا از تبلیغ چهره به چهره استفاده و یا در این زمینه برای مردم صحبت می‌کردند؟

من دقیقاً در جریان ماجرا نبودم، فقط می‌دانم که آیت‌الله صدوقی در این زمینه تلاش و فعالیت داشتند. فقهای بزرگی از جمله آیت‌الله خوانساری، آیت‌الله صدر، آیت‌الله فیض و آیت‌الله حجت برای آیت‌الله صدوقی نامه فرستادند و یکی از فقهای بزرگ هم نامه‌ای برای آیت‌الله وزیر فرستادند. در پای آن نامه نوشته شده بود سید روح‌الله موسوی خمینی: پرسیدم: «ایشان چه کسی هستند؟» گفتند: «ایشان از فقهای بزرگ و مدرسان بسیار ارزشمند هستند.» آیت‌الله خمینی به خاطر رفاقت و ارتباطی که با آیت‌الله وزیر داشتند، نامه‌ای به آقای وزیر نوشتند که این نامه در کتابخانه آیت‌الله وزیر بود و بعد تکثیر شد. البته این به این معنا نیست که آیت‌الله صدوقی با امام ارتباطی نداشتند.

رابطه امام با آیت‌الله صدوقی چگونه بود؟

آیت‌الله صدوقی تعریف می‌کردند، همان ابتدا که به قم رفتم بعد از دو سه روز با امام آشنا شدم و آشنائی من با ایشان به رفاقت منتهی شد و گاهی می‌شد که یک شبانه‌روز خدمت امام بودم و در این مدت به شدت دل‌باخته و دل‌داده امام شده بودم. امام هم بسیار به آیت‌الله صدوقی علاقه داشتند.

آیا از نحوه آشنائی آیت‌الله صدوقی با امام چیزی می‌دانید؟
آن زمان قطعاً سطح تحصیلات امام از آیت‌الله صدوقی بالاتر بود. امام در درس خارج حاج شیخ عبدالکریم حائری شرکت می‌کردند و آیت‌الله صدوقی هنوز درس خارج را نگذرانده بودند، بلکه به مطالعه سطح مشغول بودند. گاهی اوقات سنجینی بین دو چیز است که ارواح قبل از خلقت ابدان با هم آشنا می‌شوند. شاهد این مسئله این است که دو نفر با هم ملاقات می‌کنند و احساس می‌کنند که سال‌هاست با هم آشنا

هستند و این رفاقت ادامه پیدا می‌کند. شما اشاره کردید که آیت‌الله صدوقی اجازه انجام امور حسبیه را از آیت‌الله خوئی و آیت‌الله حکیم کسب کرده بودند. در عین حال ظاهراً آیت‌الله صدوقی نامه‌ای با لحن تند به آیت‌الله خوئی و آیت‌الله حکیم می‌نویسند. آیا در مورد این دو نامه اطلاعی دارید؟

تسا جانی که می‌دانم آیت‌الله خوئی نامه‌ای در پاسخ به نامه آیت‌الله صدوقی نوشتند.

آیا این مسئله نقاری بین آنها ایجاد نکرده بود؟

خیر. گاهی اوقات ممکن است بر سر مسئله‌ای در علوم حوزوی شاگرد به استاد اشکال وارد کند. گاهی اوقات هم دو فقیه در فتوا دادن در مسئله‌ای با هم اختلاف دارند، مثلاً فقهی چیزی را حلال می‌داند و فقیه دیگر نظر متفاوتی با او دارد. به عنوان مثال امام می‌فرمایند بازی با شطرنج در صورتی که برد و باخت مالی در آن نباشد و شطرنج آلت قمار بودن خود را



به‌کلی از دست داده و فقط به عنوان ورزش فکری مطرح و برای تقویت فکر باشد اشکالی ندارد. مقام معظم رهبری هم با این نظر موافقت می‌کنند. همچنین مرحوم آیت‌الله فاضل و آیت‌الله مکارم چنین نظری داده‌اند؛ اما در این میان بعضی از آقایان از جمله آیت‌الله خوئی و آیت‌الله حکیم با این نظر مخالفند و می‌گویند بازی با شطرنج جایز نیست. آیت‌الله خوئی با اصل انقلاب موافق بودند و گفته بودند از انقلاب ایران پشتیبانی و قدر دانی کنید. البته نامه‌ای که آیت‌الله صدوقی به آیت‌الله خوئی نوشته بودند، نباید باز می‌شد؛ اما کسی آن را باز کرده بود.

شما از ارتباط آیت‌الله صدوقی با برخی از علمای طراز اول صحبت کردید. بعضی از فضلا از جمله آیت‌الله شهید مطهری با آیت‌الله صدوقی در ارتباط بودند. آیا از این ارتباطها نکته‌ای به خاطر دارید؟

احتمال اینکه آیت‌الله مطهری تلمذ کرده باشند، یعنی نزد آیت‌الله صدوقی درس خوانده باشند وجود دارد. یکی از آقایان این مسئله را مطرح می‌کرد، ولی من در کتابی ندیدم. آیت‌الله صدوقی علاقه بسیار زیادی به شهید مطهری داشتند. زمانی که حضرت امام از پاریس به ایران آمدند، مردم به خاطر عشقی که به امام داشتند به بهشت زهرا هجوم آوردند تا دست امام را ببوسند و جمال زیبا و جذاب امام را ببینند و لذت ببرند. همان‌طور که می‌دانید مردم ۱۴ سال در انتظار دیدار امام بودند. در این میان آیت‌الله صدوقی برای جلوگیری از ازدحام مردم با صدای بلند به آقای مطهری گفتند شما بفرمائید که مردم کنار بروند، جان امام در خطر است. این حرف مبین احترامی بود که آیت‌الله صدوقی برای شهید مطهری قائل بودند.

از خصلت‌های روحی آیت‌الله صدوقی به ادب ایشان اشاره کردید. آیا ساده زیستی ایشان را هم به خاطر دارید؟

بله، آیت‌الله صدوقی بسیار ساده زیست بودند. ایشان هیچ‌گاه در قید و بند خوردن غذای لذیذ نبودند. قصد خودستائی ندارم، اما من حدود سی سال با آیت‌الله صدوقی در ارتباط بودم. زمانی که در قم مشغول به تحصیل بودم، هرگاه به یزد می‌آمدم گاهی یک‌سره به منزل آیت‌الله صدوقی می‌رفتم. ایشان هم عنایت خاصی نسبت به من داشتند. یک روز به من گفتند، منزل ما بمانید و با ما ناهار بخورید. آن روز چند پاسدار هم در منزل ایشان بودند، ناهار عدس پلو بود. عدس کم بود و مقداری هم دوغ ترش در سفره بود. به خاطر دارم که سفره ساده‌ای که چندان هم رنگارنگ نبود چیده بودند. اگر امیرالمؤمنین (ع)

کردها بود با آیت الله صدوقی در ارتباط بود و گاهی یکی دو ساعت درباره مسائل مذهبی با ایشان بحث می کرد. آیت الله صدوقی رفتار ملاحظه را به عنوان یک روحانی اهل سنت ستایش می کردند. آیت الله صدوقی همواره سعی می کردند تا حق را به صاحبان حق برسانند و فرقی نمی کرد که آن شخص مسلمان باشد یا غیر مسلمان. برخورد ایشان با اقلیت های مذهبی خوب بود. به طوری که در کتابی درباره شخصیت ایشان نوشته شده است، دانشمندان زرتشتی مقاله ای در تمجید از ایشان نوشته اند.

از سیر مطالعاتی و موضوعات مورد علاقه ایشان چیزی می دانید؟

آیت الله صدوقی اتفاقی پر از کتاب داشتند و در کتابخانه شخصی ایشان در چهار طرف اتاق تا بالای سقف کتاب بود. طلبه و روحانی از کتاب لذت می بردند. البته آیت الله صدوقی بعداً تمام آن کتاب ها را به کتابخانه



سریزدی اهدا کردند. سریزدی از فقهای بزرگ حوزه علمیه یزد بود و ازدواج نکرده بود و لذا فرزندی نداشت. آیت الله صدوقی برای اینکه نام آیت الله سریزدی جاودان باقی بماند، کتابخانه را سریزدی نام گذاری کردند. ناگفته نماند که آیت الله سریزدی هم کتاب های خود را به کتابخانه اهدا کرده بودند.

از برخوردهای شهید صدوقی با جریان های مختلف از جمله بنی صدر چه خاطره ای دارید؟

اوایل پیروزی انقلاب شبی در قم رادیو گوش می دادیم، سخنرانی بنی صدر پخش می شد. در حین سخنرانی او دختر دانشجویی اعتراض کرد و گفت: «آقایان می گویند که امیرالمؤمنین (ع) درباره زن فرموده است: «ان النساء نواقص العقول و.....» یعنی زن ناقص العقل است. نی صدر گفت: «اولاً این حدیث از حضرت علی (ع) نیست. درایت بر روایت مقدم است و ثانیاً من در سخنرانی ام در فرانسه و انگلستان گفته ام که هر مطلبی را که حضرت علی (ع) از قرآن استنباط کند، قبول داریم ولی هر چه را خودشان بگویند، ما قبول نداریم.» من بسیار از این حرف بنی صدر ناراحت شدم. در آن زمان هنوز رئیس جمهور نشده بود.

بعد از مدتی به یزد رفتم و خدمت آیت الله صدوقی مشرف شدم و ماجرا را برایشان تعریف کردم. به خاطر دارم که ایشان بسیار ناراحت شدند و گفتند: «با آیت الله بهشتی و آقای رفسنجانی و آیت الله مطهری تماس بگیر و به آنها مطلب را بگو.» آیت الله صدوقی به خاطر حسن ظن و لطفی که نسبت به من داشتند این کار را به من سپردند، وگرنه من کمتر از آن بودم که به این آقایان چیزی بگویم. با واسطه به آیت الله مطهری تلفظ کردم و مطلب را گفتم. آیت الله مطهری گفتند: «من به حداد عادل (که از شاگردان آیت الله مطهری بودند) می گویم که به بنی صدر بگویم.»

یک بار به آیت الله صدوقی گفتم: «من در کتابی به نام فلسفه شرق، نوشته مهرداد مهری (زردشتی متعصب) دیدم که این شخص به رسول اکرم (ص) جسارت کرده است.» آیت الله صدوقی بعد از شنیدن این حرف چند مرتبه گفتند: «کسی که به رسول اکرم اهانت می کند، کیفرش مرگ است.» البته چندی



شاید بتوان گفت که بعد از امام آیت الله صدوقی در شجاعت کم نظیر بودند. از واژه کم نظیر استفاده می کنم، چون آیت الله مطهری، شهدای محراب و بسیاری از علمای دیگر هم شجاع بودند. به نظر من اگر شجاعت را تصویر و مجسم کنیم شخصیت آیت الله صدوقی برایمان مجسم می شود.

دشمن نزدیک تر بود. وقتی تنور جنگ برافروخته می شد، ما به پیامبر (ص) پناه می بردیم.»

آیت الله صدوقی در جزر و مد زندگی هدف خود را کم نمی کردند. زندگی انسان مثل آب دریا فراز و نشیب دارد و انسان نباید ناراحت شود و کسانی در این میان موفق می شوند که هدف خود را کم نکنند و ایمان خود را از دست ندهند. مورخان درباره حضرت رسول (ص) نوشته اند زمانی که پیامبر (ص) مردم را به اسلام و توحید دعوت و مأموریت خود را به مردم ابلاغ می کردند و مردم جاهل، ایشان را سنگباران می کردند، اما ایشان دست از تبلیغ دین اسلام برنداشتند. امام خمینی (ره)، آیت الله صدوقی و شهید مطهری تا مرز شهادت پیشروی کردند و از دشمن نترسیدند و سرانجام به آرزوی خود رسیدند. توکل این است که انسان با خدا از هیچ احدی نمی ترسد. انسانی که یقین دارد از هیچ چیز نمی ترسد. آیت الله صدوقی از هیچ کس و اهمه ای نداشتند.

از برخورد شهید صدوقی با پیروان مذاهب دیگر خاطره ای دارید؟

اسم من میرزا حسن است و آیت الله صدوقی به من می گفتند شیخ ممد حسن. من مرتباً به منزل ایشان می رفتم. یک روز جوانی با ایشان کار داشت و به من گفتند: «شیخ ممد حسن! برو ببین آن جوان با من چه کار دارد.» رفتم و از آن جوان پرسیدم: «بفرمائید! چه کار دارید؟» آن جوان گفت: «می خواهم مسلمان شوم.» پرسیدم: «مگر چه آیینی دارید؟» گفت: «ارمنی هستم.» دلیل حقانیت اسلام و مسلمان شدنش را از او پرسیدم، گفت: «پیروزی انقلاب، دلیل حقانیت اسلام است.» یک سری از عقاید را برایش شرح دادم و از او قول گرفتم تا روز قیامت شفاعت مرا کند، بعد پرسیدم: «چه نامی برای خودت انتخاب می کنی؟» گفت: «حمید.» پرسیدم: «پدر و مادرت کجا هستند؟» گفت: «در تهران هستند و رابطه ام با آنها قطع شده است.» به او سفارش کردم: «رابطه ات را با پدر و مادرت قطع نکن، به شرطی که آنها دوباره تو را تحت تأثیر قرار ندهند.» خدمت آیت الله صدوقی بازگشتم و گفتم: «آن جوان مسلمان شد و شهادتین را گفت و نام حمید را برای خودش انتخاب کرد. البته من به آن جوان گفتم که نام روح الله را برای خود انتخاب کن.» آیت الله صدوقی گفتند: «به نام او چه کار داری؟ بگذار هر نامی را که دوست دارد برای خودش انتخاب کند. حمید از اسماء الله است. عبدالحمید یعنی بنده خدای ستایش شده.»

ایشان طبق دستور اسلام با پیروان و مذاهب دیگر رفتار و مدارا می کردند. آن زمان روحانی به نام ملااحمد که قاضی

لباس کرباس می پوشیدند و نان جو مصرف می کردند، الگوبرداری علمای زمان ما از این ویژگی به این صورت نیست که آنها هم نان جو مصرف کنند و لباس کرباس بپوشند. اقتضای زمان و شرایط فرق می کند. آیت الله صدوقی بسیار ساده زیست بودند و دلبستگی به دنیا نداشتند. ایشان عاشق مرگ سرخ و شهادت بودند و مرگ را مثل استخروی و خودشان را مثل مرغابی که آب را دوست دارد می دیدند. ایشان می گفتند: «من از مرگ لذت می برم.»

شما به اشتیاق آیت الله صدوقی به شهادت و نترسیدن از مرگ اشاره کردید. آیا در این مورد با رژیم برخوردی داشتند؟

ایسن قضیه را از چند نفر به طور موثق شنیدم که یک روز سربازان ارتش طاغوتی در مسجد حظیره به مردم حمله کرده بودند. آیت الله صدوقی عبای خود را باز کردند و سینه خود را به طرف سربازان گرفتند و گفتند: «به مردم چه کار دارید؟ به من تیر بزنید و مرا هدف قرار

دهید.» گویا یکی از مأمورین هم آماده تیراندازی شده بود که فرمانده اش می گوید: «حیا کن.» در روز عاشورا عابس بن ابی شیبب شاکری که بسیار قوی و نیرومند بود، به میدان آمد و همه مثل مور و ملخ از مقابلش فرار کردند. عمر سعد گفت: «او شیر شیران است. شما نمی توانید در مقابل شمشیر او مقاومت کنید و هیچ کس نمی تواند با او به جنگ تن به تن بپردازد، پس او را سنگباران کنید.» کسانی که با او می جنگیدند، در مقابل شجاعت او حربه و اسلحه ای نداشتند. آیت الله فلسفی می گفت: «سنگ های عادی برای این کار استفاده نمی شد، بلکه سنگ ها تراشیده شده بودند و نوکشان تیز بود. سنگ ها یا فلاخن پرتاب می شدند و نشانه گیری ها خطا نمی رفت.» عابس بن ابی شیبب وقتی فهمید که دشمنان می خواهند او را سنگسار کنند لباس خود را درآورد و عریان شد. مرحوم حاج شیخ غلام رضا همیشه می گفت:

چند خواهی پیرهن از بهر تن
تن رها کن تا نتخواهی پیرهن
انتجان ارسته شو که از بعد مرگ
مردنات را عار آید از کفن

آیت الله صدوقی آن روز مقابل مسجد حظیره احتمال می دادند که دشمن سینه ایشان را هدف قرار دهد، اما اصلاً نمی ترسیدند زیرا بسیار قاطع و دلیر بودند. انسان شجاع کسی است که در جزر و مد زندگی هدف خود را گم نکند و در متن اعتدال رفتار کند، نه ترسو باشد و نه بی باک. آیت الله صدوقی دقیقاً به همین شکل رفتار می کردند.

آیا آیت الله صدوقی از خاطره برخوردشان با رضاشاه برایتان تعریف کرده اند؟

من ایسن ماجرا را در مجله ای خواندم و از یکی از علمای خطه فارس هم شنیدم. آیت الله صدوقی مزرعه ای در محله عباس آباد قم داشتند و ضمن تدریس، کارهای کشاورزی هم انجام می دادند. همچنین کشاورزانی در آن زمین برای آیت الله صدوقی کار می کردند و محصول به عمل می آوردند. زمانی که رضاشاه از ایران فرار می کرد، در مسیر حرکتش در جاده به باغ آیت الله صدوقی رسید. آن روز خانواده آیت الله صدوقی هم در باغ بودند. رضاشاه پرسید: «این باغ مال کیست؟» گفتند: «مال شیخ محمد صدوقی است.» رضاشاه به باغبان گفت: «آیا ایشان اجازه می دهند که چند دقیقه وارد باغ شویم و صبحانه بخوریم؟» باغبان رفت و به آیت الله صدوقی خبر داد که شخصی آمده و ظاهراً رضاشاه است و تقاضای ورود به باغ را دارد. آیت الله صدوقی گفتند: «نه، او را راه نمی دهم.» شهید صدوقی انسان بسیار بزرگواری بودند، ولی در چنین مواقعی به هیچ وجه مآشات و مدارا نمی کردند.

از شجاعت شهید صدوقی دیگر چه مصادیقی را به یاد دارید؟

قصدم داشتم درباره شجاعت آیت الله صدوقی مطلبی را بگویم. شاید بتوان گفت که بعد از امام آیت الله صدوقی در شجاعت کم نظیر بودند. از واژه کم نظیر استفاده می کنم، چون آیت الله مطهری، شهدای محراب و بسیاری از علمای دیگر هم شجاع بودند. به نظر من اگر شجاعت را تصویر و مجسم کنیم شخصیت آیت الله صدوقی برایمان مجسم می شود. ایشان بسیار قاطع بودند و در شجاعت به رسول اکرم (ص) اقتدا می کردند. حضرت علی (ع) می فرمایند: «رسول خدا در جنگ از ما به



بعد دیدم که این شخص پیامبر(ص) را ستایش کرده است. شاید مسلمان شده و یا از ترس این کار را کرده بود. آیت‌الله صدوقی بسیار غیرت و تعصب دینی داشتند و کمترین جسارت به شخصیت‌های دینی را تاب نمی‌آوردند.

در قضایایی چون امر به معروف و نهی از منکر چه شیوه‌ای داشتند؟

ایشان فوق‌العاده به امر به معروف و نهی از منکر و تولی و تبری کامل توجه داشتند و حرفشان را مستقیم می‌زدند و برایشان مهم نبود که در کجا هستند و فقط برایشان امر به معروف و نهی از منکر اهمیت داشت. بعید است که زمانه دیگر فرزندی چون آیت‌الله صدوقی به بار آورد. هنوز هم داغ از دست دادنشان را احساس می‌کنم. مردم وقتی به پنجره بقعه ایشان می‌رسند، پنجره را می‌بوسند و حاجت می‌طلبند. همه افراد به ایشان معتقدند. آیت‌الله صدوقی مرد خدا و از اولیاءالله و دارای نفوذ کلام فوق‌العاده‌ای بودند. ایشان بسیار قاطع و در عین حال بسیار مهربان بودند و عفو و گذشت زیادی در مورد اشخاص داشتند. خداوند در آیه ۵۴ سوره مائده می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا یرتد منکم الدین» ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر کس از دین خودش برگردد و از دین خارج شود، به خدا ضرر نمی‌رساند. «خدا متعال جمعیتی را در آینده می‌آورد تا از دین حمایت کند و آن جمعیت با مسلمانان و افراد پابیمان با محبت رفتار می‌کند و متواضع هستند؛ ولی با دشمنان اسلام پرخاشگر و خشن هستند. این افراد در راه خدا مجاهده می‌کنند.

آیت‌الله صدوقی از سرزنش سرزنشگران نمی‌ترسیدند. اگر کسی می‌پسندید یا نمی‌پسندید، ایشان وظیفه خود را انجام می‌دادند. آیت‌الله صدوقی اگر تشخیص می‌دادند که نامه اعتراضی را برای فقیهی بفرستند، طبق تشخیص خود فوراً اقدام می‌کردند. منظورم این نیست که ایشان معصوم و دند و اصلاً اشتباهی نداشتند؛ ولی اگر تشخیص می‌دادند که حجت بر کسی تمام است و تکلیفی بر دوششان است، انجام می‌دادند.

حتی اگر آن فقیه استاد ایشان بود؟

بله، حتی اگر آن فقیه استاد ایشان بود. البته آیت‌الله صدوقی در عین انجام تکلیف به رعایت احترام به دیگران بسیار توجه می‌کردند. جبرئیل به رسول اکرم(ص) فرمود: «توکل آن است که بدانیم مخلوق بدون خواست خدا ضرر نمی‌زند، نفعی نمی‌رساند، نمی‌دهد و نمی‌گیرد.» خداوند می‌دهد و می‌گیرد. خداوند به بندگانش مال می‌دهد و می‌گیرد. عزت می‌دهد و می‌گیرد. خداوند به بندگان بیانی داده است و ممکن است از آنها قدرت بیانی را بگیرد. کسی که توکل دارد از مردم ناامید است و در این صورت برای غیر خدا کاری را انجام نمی‌دهد. از غیر خدا ناامید است و از غیر خدا نمی‌ترسد. این ویژگی‌ها در وجود آیت‌الله صدوقی تجلی یافته بود. می‌توان گفت که یکی از مصادیق بارز این آیه شریفه آیت‌الله صدوقی بودند. وقتی از حواریون و حضرت عیسی پرسیدند: «ما با چه کسی مجالست داشته باشیم؟» ایشان فرمودند: «با کسانی که وقتی به چهره‌شان نگاه می‌کنید، شما را به یاد خدا بیندازند. گفتارشان بر علم شما بیفزاید و علمشان، شما را به آخرت ترغیب دهد.» آیت‌الله صدوقی نمونه بارز این گونه افراد بودند. ایشان از فراست بالائی برخوردار بودند. در روایتی آمده است که از فراست و زیرکی مؤمن بترسید. آیت‌الله صدوقی دارای قدرت پیش‌بینی و پیشگیری بودند. درباره یکی از شخصیت‌هایی که ضربه‌هایی زد و بعدها مرد صحبت شده بود. ایشان از اول تشخیص دادند و نیز بنی‌صدر را شناختند. ایشان دستور دادند دفتر منافقین را به هم بریزند و این مسئله بیانگر شجاعت و قاطعیت آیت‌الله صدوقی بود. بینش وسیع و تیزبینی ایشان در تشخیص جریان‌ها انحرافی داخل کشور باعث می‌شد که آنها خیلی زودتر از شهرهای دیگر، از یزد فرار کنند. آیت‌الله صدوقی در عین شجاعت و قاطعیت نسبت به طلاب عاطفی بودند و نسبت به مشکلات آنان حساسیت نشان می‌دادند. دارای هبیت بودند به گونه‌ای که در زمان طاغوت مسئولان، ساواک و شهربانی از ایشان می‌ترسیدند. ایشان در زمان پیروزی انقلاب در مبارزه با طاغوت، منافقین و بنی‌صدر

کنم به من اعتراض می‌کنند. شهید صدوقی نسبت به وضعیت طلاب و نیز رفتار آنها بسیار حساس بودند. آیا در این مورد خاطره‌ای دارید؟

بله، طلبه‌ای بود که لباس روحانیت بر تن داشت؛ ولی ضد انقلاب بود. هر کس که ملبس باشد دلیل نمی‌شود که روحانی واقعی است. با وجود این شهریه آن طلبه را به او می‌دادند. بعد از آنکه آیت‌الله صدوقی به شهادت رسیدند، آقازاده ایشان که نماینده ولی فقیه بودند بنا به وصیت پدر بزرگوارشان حقوق آن شخص را به در خانه‌اش می‌فرستادند. آیت‌الله صدوقی بسیار سفارش کرده بودند که حقوق او را قطع نکن. هیچ‌کس با دشمن خود این‌گونه رفتار نمی‌کند. حتی به خاطر دارم که خانواده‌هایی با آیت‌الله صدوقی مخالف بودند، ولی بعد از آنکه سرپرست آن خانواده فوت کردند، آیت‌الله صدوقی شبانه به در منزل آنها پول می‌فرستادند و به معیشت آنها رسیدگی می‌کردند.

در اینجا بهتر است درباره فراست و کرامت آیت‌الله صدوقی صحبت کنم. در روایت آمده است که «از فراست و زیرکی مؤمن بپرهیزید.» او با نور خدا نگاه می‌کند و دید دیگری به مسائل دارد. از همین رو آیت‌الله صدوقی مسائل را به خوبی پیش‌بینی می‌کردند. یک بار به خاطر دارم جوان روحانی و خوش لباسی که زیر عمامه‌اش موی بلندی داشت خدمت آیت‌الله صدوقی رسید. آیت‌الله صدوقی با دیدن ایشان بعداً گفتند: طولی نمی‌کشد که این جوان از لباس روحانیت بیرون می‌رود. البته این حرف را مقابل آن جوان نگفتند. آیت‌الله صدوقی با چند تن از طلبه‌ها روی ایوان مدرسه عبدالرحیم خان نشسته بودند و زمانی که جوان روحانی از در مدرسه وارد شد آیت‌الله صدوقی آن حرف را زدند و طبق پیش‌بینی هوشمندانه ایشان طولی نکشید که آن جوان از لباس روحانیت بیرون آمد.

از روحیه تشویق کردن ایشان بسیار سخن گفته‌اند. آیا موردی به یاد شما هست؟

مردی تعریف می‌کرد که یک بار قبل از آنکه به زیارت خانه خدا بروم خدمت آیت‌الله صدوقی رسیدم تا حساب سال خود را بدهم. آیت‌الله صدوقی برکت دو سکه به من دادند، یکی برای خودم و دیگری را برای همسرم که همراه من بود. من به آیت‌الله صدوقی نگفتم بودم که همسرم هم با من به مکه می‌آید. آیت‌الله صدوقی بسیار خوش فکر و آینده‌نگر بودند. اگر کسی نکته مثبت و مطلب ارزشمندی بر زبان می‌آورد، آیت‌الله صدوقی او را به خاطر گفتن آن حرف تشویق و از او قدر دانی می‌کردند. حتی به خاطر دارم زمانی که امام جمعه اشکور، مرحوم حاج آقا رضوی، بر منبر سخنرانی می‌کردند، آیت‌الله صدوقی همان‌جا در حضور مردم از ایشان قدر دانی کردند. آیت‌الله صدوقی همیشه از حاج شیخ غلام‌حسین ابوبنی نجف‌آبادی به خاطر خوش فکر بودن و سخنان پر محتوایشان بر منبر قدر دانی می‌کردند.

ظاهراً یک بار شهید صدوقی از شما گلایه کرده بودند که چرا به دیدنشان نرفتید...

حالم خوب نبود. علاقه بین ما به حدی بود که وقتی نرفتم، گله‌مند شدند که چرا پیش من نیامدی؟ یک بار که پیش ایشان رفتم و مقداری وجوهات برایشان بدم، آیت‌الله صدوقی گفتند: «اگر نیاز داری از این وجوهات مقداری بردار.» گفتم: «نیاز دارم، چون قرض دارم؛ ولی درست نیست که از این مقدار ناچیزی که آورده‌ام، چیزی بردارم.» آیت‌الله صدوقی به آقای صالحی گفتند آقای شیخ حسن هر مقدار که قرض دارند، همه قرضشان ادا شود، ولی من برای این کار پیش آقای صالحی نرفتم. ایشان لطف خاصی به همه داشتند. یک روز به مدرسه عبدالرحیم خان رفتم. دفتری داشتم و آن را نگاه می‌کردم. ایشان گفتند: «دفترت را بده ببینم؟» در دفتر حدیثی بود که درست با مسائل این زمان تطبیق می‌کرد. این حدیث‌ها را نمی‌شد خواند. هر کس چنین مطلبی را بالای منبر می‌خواند، دستگیر می‌شد. تعدادی هم کلمه انگلیسی و فرانسوی هم در دفتر بود. آیت‌الله صدوقی گفتند: «یک روحانی در این زمان باید این چیزها را بداند.» و قدر دانی و تشویق کردند. ■

بسیار باتدبیر عمل کردند و همچون یک مبارز به افشاگری علیه آنان پرداختند.

از ارتباطات مردمی و نیز کمک به آنها نیز به نکاتی اشاره کنید.

رسیدگی به فقرا، مستمندان، سبیل‌زدگان و زلزله‌زدگان از کارهای همیشگی ایشان بود. نمونه‌ای از این کمک‌ها، کمک به زلزله‌زدگان طبرس بود. در زلزله طبرس که قبل از انقلاب رخ داد، آیت‌الله صدوقی شخصاً حضور یافتند و به عنوان یک نیروی قوی در بازسازی کمک می‌کردند. آیت‌الله صدوقی مرتباً به جبهه می‌رفتند و با حضور و سخنرانی‌هایشان به رزمندگان روحیه می‌دادند. با توجه به اینکه ایشان حافظه‌ای قوی داشتند و بسیار اهل مطالعه بودند، روایات زیادی می‌دانستند. سخنرانی‌های آیت‌الله صدوقی گاهی تا چهار ساعت طول می‌کشید؛ ولی با وجود این، مردم احساس خستگی نمی‌کردند؛ برخلاف من که اگر نیم ساعت سخنرانی

رسیدگی به فقرا، مستمندان، سبیل‌زدگان و زلزله‌زدگان از کارهای همیشگی ایشان بود. نمونه‌ای از این کمک‌ها، کمک به زلزله‌زدگان طبرس بود. در زلزله طبرس که قبل از انقلاب رخ داد، آیت‌الله صدوقی شخصاً حضور یافتند و به عنوان یک نیروی قوی در بازسازی کمک می‌کردند. آیت‌الله صدوقی مرتباً به جبهه می‌رفتند و با حضور و سخنرانی‌هایشان به رزمندگان روحیه می‌دادند.